**خلاصه کتاب «تضاد دولت و ملت»**

این کتاب ترجمه‌ی علی‌رضا طیب از 11 مقاله‌ی پروفسور محمد علی (همایون) کاتوزیان، استاد مطالعات ایرانی دانشگاه آکسفورد است که نشر نی، آن ‌را در سال 1380 چاپ کرده است که خلاصه این 11 مقاله ارائه می شود.

**1. ویژگی‌های علمی نظریه‌ی حکومت خودکامه**

* ابتدا مروری بر نظریه‌ی حکومت خودکامه برای بررسی تاریخ و جامعه و طرح دو پرسش از روش‌شناسی آن.
* این نظریه همان «حکومت مطلقه‌ی شرقی» یا «شیوه‌ی تولید آسیایی» نیست، فقط موضوع مورد بررسی یکی است.
* توضیح مهم در پاورقی: despotism یا absolutism به همان معنای حکومت مطلقه است. استبداد هم یعنی حکومت خودکامه و نه مطلقه. زیرا حکومت مطلقه دارای نوعی چارچوب قانونی است ولی خودکامه فاقد آن است. حکومت خودکامه همان arbitrary rule است. Oriental despotism را باید «حکومت مطلقه‌ی شرقی» ترجمه کرد و نه «استبداد شرقی».
* اقبال نسبت به نظریه حکومت خودکامه در میان متفکران داخلی و خارجی درباره‌ی مورد ایران. عمدتاً به دلیل عدم توانایی نظریه‌های رقیب برای پیش‌بینی وقایع ایران.
* چند کلمه‌ای درباره‌ی تاریخچه و پیشینه‌ی تکوین این نظریه.
* در غرب فساد و بی‌رحمی کم‌تر از شرق نبود ولی در یونان قانون به عنوان یک چارچوب، حقوق دولت و نیز جامعه را تعیین و تعریف می‌کرد و برای استقلال شهروندان و طبقات حاکم توجیهی رسمی، دیرپا و اساساً غیر قابل نقض به دست می‌داد.
* سرشت ایرانی را حول موضوع تقابل «فئودالیسم در برابر حکومت مطلقه‌ی شرقی» مطرح شده است، اما فئودالیسم تنها بر یک دوره از تاریخ اروپا ناظر است. لذا بحث اصلی باید مقایسه‌ی انواع گوناگون دولت‌ها و جوامع قانون‌پایه اروپایی با دولت‌ها و جوامع خودکامه‌ی ایرانی و شاید غیر ایرانی باشد.
* در آثار کلاسیک هم به تفاوت شرق و غرب (ایران و یونان) اشاره شده است.
* در پایان سده‌های میانی دو مسأله باز باعث تفکر بیش‌تر درباره‌ی تفاوت جوامع شرق و غرب شد:
  + یک: نوزایش (رنسانس) فرهنگی یا بازگشت به تاریخ، فلسفه و ... کلاسیک
  + دو: سربرآوردن ترکیه‌ عثمانی به عنوان قدرتی بزرگ در شرق اروپا
* اشاره‌ای به برخی آثار:
  + منتسکیو ç شرایط آب و هوایی به عنوان اصلی‌ترین عامل تفاوت جوامع
  + آدام اسمیت ç بیش‌ترین درآمد در شرق از زمین‌داری است.
  + جیمز میل ç با بررسی نظام هند به نظام زمین‌داری و سرشت فوق‌العاده‌ی قدرت پرداخت.
  + هگل ç از حکومت مطلقه‌ی شرقی صحبت کرد.
  + مارکس و انگلس ç از شیوه‌ی تولید آسیایی سخن به میان آورند.
* تأملی بر مفهوم مارکسیستی شیوه‌ی تولید:
  + «جامعه‌ی آسیایی در نظر مارکس و هگل و پیشینیان ایشان، یک جامعه‌ی تقریباً ایستا و بدون تغییر است که هرگز به عصر زرین آزادی مد نظر هگل یا جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی مارکس دست نمی‌یافت.
  + نکته‌ی مهم: خود مارکس فکر نمی‌کرد که نظریه‌ی تحول اجتماعی‌اش از برده‌داری به فئودالیسم و از فئودالیسم به سرمایه‌داری **جهان‌روا‌** باشد. نظریه‌ی او تنها ناظر بر اروپا بود.
* ایران به راستی شاهد دگرگونی در همه‌ی عرصه‌ها، شامل دولت‌ها، خاندان‌ها، مذاهب، زبان‌ها، هنر، ادبیات، دانش، تکنولوژی و غیره، بوده است. اما چه نظریه‌ای این تغییرات را توضیح می‌دهد؟
* بررسی دو مفهوم شیوه‌ی تولید آسیایی و حکومت مطلقه‌ی شرقی.
  + بسیار عمومی است و تفاوت‌*‌‌*های عمیق میان جوامع را در نظر نگرفته‌است. کلی‌گویی کرده‌اند و به همین خاطر ناروشن‌اند و به خوبی بسط نیافته‌اند.
* مثلاً کم‌آبی و خشکی بیش‌تر زمین‌ها و وجود رودخانه‌های بزرگ در تعیین ویژگی‌های دولت‌ها و جوامع، شکل خاص حکومت و هنجارهای فرهنگی و آداب و رسوم نقش مهمی داشته‌اند، اما **عوامل دیگری نیز نقش داشته‌اند**.
* بررسی علت اولیه‌ی این تفاوت‌ها بسیار کم‌اهمیت‌تر و بسیار دشوارتر است.
* نتیجه‌ی بررسی‌هایی که در این کتاب بسط یافته‌اند:
  + ایران در سراسر تاریخ خود دولت و جامعه‌ای خودکامه بوده، یعنی قدرت و اقتدار، پایه در حقوق و قانون نداشته است.
  + دولت و جامعه عملاً مستقل از هم بوده‌ و بنابراین با هم سر دشمنی داشته‌اند. دولت نماینده‌ی طبقات اجتماعی بالاتر نبوده و برعکس، طبقات به واسطه‌ی امتیازاتی که دولت به آن‌ها ارزانی و هرگاه میلش کشیده از آن‌ها دریغ کرده، زیردست و متکی به دولت بوده‌اند.
  + خودکامه بودن دولت و جامعه به معنی ایستایی آن نیست.
  + عدم پیوستگی ویژگی اساسی جامعه‌ی ایرانی است و این دقیقاً نتیجه‌ی فقدان طبقات و نهادهای اجتماعی دیرپا، از جمله فقدان یک طبقه‌ی اعیان اریستوکرات صاحب ثروت است. به عنوان مثال در تاریخ معاصر طبقات شکل گرفته در سال‌های 1309 و 1320 و بار دیگر در سال 1357 از دست رفتند. طبقات اشراف، نظامی، اداری و ثروتمندی برخلاف اروپا، پس از یکی دو نسل تغییر می‌کرد. موقعیت افراد ناشی از میراث‌بری نبود؛ حتی در مورد خود شاه.
  + از همین رو جامعه‌ی ایرانی را **کوتاه‌مدت** خوانده‌ایم. دلیل این امر نبود چارچوب حقوقی پابرجا و تخطی ناپذیر می‌باشد که ضامن استمرار بلندمدت است.
  + فقدان استمرار بلندمدت باعث تغییرات چشم‌گیر از یک دوره‌ی کوتاه‌مدت به دوره‌ی بعدی می‌شود و به همین خاطر تاریخ به صورت رشته‌ای از دوره‌های کوتاه‌مدتِ پیوندخورده به هم درآمد.
  + تغییرات صورت می‌گرفت اما نبود نظام حقوقی که اگر جان و مال را تضمین نمی‌کرد، دست‌کم تغییرات آن‌ها را پیش‌بینی پذیر سازد، به شدت مانع انباشت درازمدت می‌گشت. انواع نظریه‌های رشد اقتصادی مطرح هست اما هیچ‌کدام آن‌ها منکر نقش انباشت سرمایه‌ی تجاری نیستند. اقدام به پس‌انداز وقتی عقلایی است که شبح غارت و مصادره‌ی اموال بالای سر افراد نباشد. این یکی از کلیدهای وقوع انقلاب صنعتی بود.
  + یک معمای اساسی در میان اقتصاددانان کلاسیک، متخصصان تاریخ اقتصادی و اقتصاددانان توسعه: چرا روند انباشت سرمایه در جوامعی چون ایران در دورانی که از ثروت و پیشرفت فنی برخوردار بودند، صورت نگرفت؟ روشن‌ترین پاسخ: عدم امنیت و ترس از غارت و مصادره‌ی اموال.
  + راه‌حل ماکس وبر، جامعه شناس شهیر، برای این معما «اخلاق پروتستانی» بود که به صرفه‌جویی و تولید بیش‌تر تشویق می‌کرد؛ اما آیا می‌توان جامعه‌ای را نشان داد که در آن این اخلاقیات باشد ولی خبری از حق مالکیت بلندمدت نباشد؟ عملاً دولت‌های مطلقه‌ی دوران رنسانس با تاییدات و حمایت‌های خود از طبقات تجارت پیشه و بورژوا، آن چارچوب حقوقی را تقویت می‌کردند. همین حمایت‌ها در جوامعی چون ایران نبوده است.
  + حتی با وجود وقوع دو انقلاب در ایران در سده‌ی بیستم، به خاطر وجود درآمدهای سرشار نفتی، رابطه‌ی میان دولت و جامعه همان که بود باقی ماند.
* یک ایراد دیگر برای نپذیرفتن نظریه‌ی حکومت خودکامه در ایران ترس از این است که ایرانیان وحشتی‌تر از غربی‌ها جلوه داده شوند. اما شواهد تاریخی چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. آخرین مثال برخورد نازی‌ها با مخالفان. به این ترتیب:
* تفاوت اصلی جامعه‌ی خودکامه با جامعه‌ی قانون‌مدار در این نیست که در دومی رفتارها انسانی‌تر است. بسیارند مواردی از حکمرانان دل‌رحمی که حکم‌های همراه با عطوفت صادر کرده‌اند. تفاوت در این است که تصمیم فرمان‌روا، خودکامانه است و از رویه‌های جاافتاده و ریشه‌دار به دور.
* به نحوی همه‌ی اعضای جامعه در معرض حکومت خودکامه بوده‌اند و برای بررسی اتهامات مربوط به طبقات بالاتر و حتی اعضای خانواده‌ی سلطنتی هیچ رویه‌ی قانونی وجود نداشت.

**2. به سوی نظریه‌ی عمومی انقلاب‌های ایرانی (1999)**

1. چکیده

* هیچ نظریه‌ی جهان‌روایی وجود ندارد. حتی هیچ نظریه‌ی عمومی هم، حتی درباره‌ی انقلاب‌های اروپا در دست نیست.
* قیام‌های صورت‌گرفته در ایران بر ضد یک دولت خودکامه‌ی «بیدادگر» بود و هیچ‌یک از طبقات جامعه در برابر آن نمی‌ایستاد.

2. طرح مسأله

* دو انقلاب سده‌ی بیستم، نه بورژوایی بود، نه پرولتاریایی و نه دهقانی. نظریه‌های مربوط به انقلاب‌های اروپایی هم نمی‌توانند درست آن‌را توضیح دهند: معلوم نیست چرا و چگونه انقلاب نخست، ملهم از ارزش‌های اجتماعی و سیاسی غرب بود، حال آن‌که انقلاب دوم - که هفتاد سال پس از اولی بود - آشکارا سر ستیز با غرب داشت.
* ادامه با بحث کوتاهی درباره‌ی قیام‌ها و انقلاب‌های دوهزار ساله‌ی گذشته‌ی اروپا و مقایسه‌ی آن‌ها با قیام‌ها و انقلاب‌های ایران.

3. قیام‌های اقتدارستیز

* هنوز نظریه‌ی عمومی معقول و رضایت‌بخشی از انقلاب‌ها به دست نیامده است.
* یک نکته‌ی روش‌شناختی: یک نظریه‌ی علمی تنها تا جایی «عمومی» است که پیش‌بینی‌هایش در شرایط و اوضاع و احوالی که مفروض می‌انگارد با واقعیت سازگار باشد. نتیجه: در هیچ رشته‌ی علمی هیچ نظریه‌ای **جهان‌روا** نیست. پس هر نظریه‌ای در صورت موفقیت اعتبار عمومی خواهد داشت (به عنوان مثال اگر نظریه‌ای برای یک منطقه مثل اروپا صادق باشد)، اما جهان‌روا (در ادامه‌ی همان مثال یعنی برای کل جهان صادق باشد) نخواهد بود.

4. نظریه‌ی عمومی انقلاب‌ها

* گفتیم نظریه‌ی عمومی درباره‌ی انقلاب‌ها وجود ندارد. اما این دو قید دارد:
* فرق است بین عمومی و جهان‌روا.
* عناصر یک نظریه‌ی عمومی درباره‌ی انقلاب‌های ایران را می‌توان در نظریه‌ی تحول اجتماعی مارکس دید (از برده‌داری به فئودالی و از فئودالی به سرمایه داری)، اما با توجه به مثال هر کدام از فرانسه و انگلیس، هنوز نمی‌توان قائل به یک نظریه‌ی عمومی حتی درباره‌ی انقلاب‌ها و قیام‌های اروپا بود. به این باید انقلاب‌های نازی و فاشیستی و هم‌چنین انقلاب بدون خون تاچر را هم اضافه کرد که باعث می‌شود هیچ نظریه‌ی عمومی درباره‌ی انقلاب‌های اروپا نتوان صادر کرد.

5. قیام‌ها و انقلاب‌های ایران

* انقلاب‌های ایران به هیچ‌یک از انقلاب‌های قدیمی یا معاصر اروپا شباهت کامل نداشته‌اند.
* ویژگی اصلی انقلاب‌های اروپا: قیام بخشی از جامعه علیه باقی جامعه. یعنی دولت موقت، نماینده‌ی راستین آن بخش‌ها بود.
* دلیل این امر روشن است: جوامع اروپایی از طبقات اجتماعیِ ماهوی و خودمختاری تشکیل شده بودند. این طبقات خاستگاه‌های توسعه‌ی بلندمدت در اروپا را تشکیل می‌دهند.
* به این معنی جوامع اروپایی، جوامع بلندمدت بودند. برای همین در جامعه‌ی بلندمدت انقلاب رخدادی نادر و فوق‌العاده است ولی وقتی در جامعه یا درعلم رخ می‌دهد، اثراتی بلندمدت و دیرپا برجای می‌گذارد.
* در مقابل، ایران، جامعه‌ی کوتاه‌مدت (کلنگی) بود. می‌گوییم کلنگی چون مثلاً ساختمان‌های بیست، سی ساله را کلنگی ]ولذا قابل خراب‌کردن[ می‌خوانند.
* در چنین جامعه‌ای، طبقات اجتماعی وجود نداشت و هر چه طبقه‌ی اجتماعی بلندپایه‌تر، به دولت وابسته‌تر.
* به همین‌خاطر، تاریخ، رشته‌ای از کوتاه‌مدت‌ها بود که هر یک طی چرخه‌ای کوتاه در پی دیگری می‌آمد.
* اشاره به مفهوم فره ایزدی یا عنایت خداوند و علت این‌که بابت کارهایشان پاسخ‌گو نبودند. تنها مرز قدرت و اختیارات این بود که باید دادگرانه حکم کنند والا عنایت خداوند از روی ایشان برداشته می‌شود. (تفصیل این مبحث در مقاله‌ی بعدی)
* مفهوم فرمان‌روای دادگر که مشهورترین مصداق آن انوشیروان (خسرو اول) و شاه عباس اول بود، اشاره به حاکم نیرومندی داشت که مرزهای کشور را امن نگه می‌داشت و ثبات را برای زندگی فراهم می‌کرد. بنابراین انقلاب‌ها چیزی جز قیام در برابر فرمان‌روایانی نبود که انتظارات موجود در زمینه‌ی امنیت و رفاه را برآورده نمی‌ساختند.
* دو تفاوت عمده:
* بر سر جانشینی و ارث‌بری. چه در میان طبقات ثروت‌مند و چه در میان شاهان.
* طبقات بالای جامعه‌ی ایران قیام را اساساً بر ضد خویش نمی‌دیدند چه، دولت نماینده‌ی آن‌ها نبود، بلکه در رأس و در برابر همه‌ی آن‌ها و نیز بقیه‌ی اجتماع بود.
* (ص 55 و 56) در همین رابطه اشاره به شکل‌گیری امپراتوری سلجوقیان و شکست ساسانیان به دست عرب‌های مسلمان.
* توضیح اصلی فروپاشی یک امپراتوری بزرگ را باید در بی‌میلی مردم به حمایت از دولتی رو به افول و غیر مردمی جست. مثال: سقوط سریع و باورنکردنی امپراتوری بزرگ صفوی.

چون قانون یا سنتی برای مشروعیت وجود نداشت، سقوط دولت خودکامه، نیروهای نهفته‌ی جامعه‌ی خودکامه را آزاد ساخت.

* مردم اهمیتی نمی‌دادند که جناح پیروز کیست، مشروط به این‌که تا حدودی ثبات را به جامعه برگرداند.
* این همان **چرخه‌ی مکرر حکومت خودکامه - هرج و مرج - حکومت خودکامه** است.

6. دو انقلاب سده‌ی بیستم ایران

* دو انقلاب که در نگاه اول شبیه انقلاب‌های غربی‌اند اما با بررسی جزئیات از لحاظ ویژگی‌های اساسی‌شان تقریباً بی‌کم و کاست شبیه قیام‌های سنتی ایران بوده‌اند.
* هر دو انقلاب بر ضد حکومت خودکامه بودند.
* عده‌ای انقلاب مشروطه را انقلاب بورژوایی می‌دانند اما نشان داده شده که چرا نمی‌توان چنین اطلاقی کرد. به طور خلاصه، زیرا نه فئودالیسمی در ایران بود و نه انباشت سرمایه‌ای.
* انقلاب مشروطیت برای اولین بار نشان داد که حکومت خودکامه پدیده‌ای طبیعی نیست.
* سرشت هر انقلاب را می‌توان با مطالعه‌ی اهداف، پشتیبانان و مخالفان آن دریافت.
* آن‌چه در عمل و پس از مشروطه اتفاق افتاد گواه خیره‌کننده‌ای بود از حکم توکویول که **در انقلاب‌ها به طور معمول همان ساختارهای قدیمی در لباسی نو تکرار می‌شوند. درست مانند مفهوم «عصبیه»‌ی ابن‌خلدون برای تبیین بازگشت قدرت به امویان پس از سپری شدن دوران خلفای راشدین.**
* ص 61: توضیح بازگشت هرج و مرج پس از مشروطیت و در ادامه آغاز مقایسه با زمان ناصرالدین‌شاه. **رفته‌رفته ناامیدی از انقلاب صورت گرفته و تدارک این نظر که این انقلاب دسیسه‌ی انگلیسی‌ها بوده است. به همین ترتیب ناصرالدین شاهِ منفور، «شاه شهید» شد. درست مانند محمدرضا شاه که پس از انقلاب بعدی، به «شاه خدابیامرز» تبدیل شد و برخی آن انقلاب را برساخته‌ی آمریکا دانستند.**
* تا 150 سال قبل کسی بیداد ملموس در جامعه را به امپریالیسم نسبت نمی‌داد. امپریالیسم واقعیتی مسلم است اما برپاکننده‌ی حکومت خودکامه نیست.
* در 1320 و با ورود متفقین به ایران مردم نسبت به احیای مشروطیت خوش‌بین بودند ولی به زودی فراموش شد و همان سنت دیرینه برپا شد. کودتای 1332 هم با کمک آمریکا و انگلیس ولی به دست ائتلافی نیرومند از نیروهای داخلی ایران انجام شد. بعد از آن حکومت اقتدارگرا بود و در دهه‌های 40 و 50 خودکامه شد.
* آن‌چه تا چندی پیش بر سر زبان‌ها بود و به اعتقادی عاطفی بدل شده بود این بود که در پشت همه‌ی کارهایی که دولت خودکامه‌ی نو انجام می‌دهد دست امپریالیسم غرب را باید دید.
* در انقلاب دوم هم همه‌ی تلاش‌ها معطوف به کنارزدن یک نفر به هر قیمت ممکن بود. رایج‌ترین شعار که مخرج مشترک همه‌ی احزاب بود، این بود که «این برود هر چه می‌خواهد بشود».
* همه برای این کار متحد بودند و این انقلاب شکل نمی‌گرفت اگر در کنار جان باختن برخی، طبقات تجاری کمک مالی نمی‌کردند، کارمندان شرکت نفت و کارمندان دولت، قضات، وکلا، استادان دانشگاه و ... اعتصاب عمومی نامحدود نمی‌کردند و نیروهای مسلح برای در هم کوبیدن نهضت یکپارچه می‌بودند.
* ص 64: در هر دو انقلاب چهره‌های برجسته‌ای می‌دانستند که فروپاشی غیرمنظم رژیم به ستیز ویرانگر منجر می‌شود ولی عملاً تعداد کمی دخیل شدند. در مشروطیت شیخ فضل الله و در 57 شاهپور بختیار.

7. جمع‌بندی

**3. فره‌ی ایزدی و حق الهی پادشاهان (1995)**

1. «فره ایزدی» را معمولاً مبنای حقانیت و مشروعیت پادشاهان ایران باستان دانسته‌اند. «حق الهی پادشاهان» در اروپا برای توجیه و دفاع از افزایش قدرت شاه و دولت در برابر فئودالیته مطرح شد. موضوع این مقاله قیاس معانی، مفاهیم و متضمنات این دو مقوله از نظر تاریخی و اجتماعی است.

2. صص73- 78: مرور بسیار خوب بر نظریه‌ی استبداد ایرانی در 17 بند.

3. نظریه‌ی استبداد ایرانی به تاریخ ایران، چه پیش و چه پس از اسلام، قابل اطلاق است.

4. به طور کلی آگاهی ما از ایران پس از اسلام به مراتب بیش‌تر و قابل اعتمادتر از ایران پیش از اسلام است.

5. منابع موجود به طور منسجم و مداوم و به دور از تعصب جمع‌آوری نشده‌اند. برای همین **گنجینه‌ی ادبیات** مأخذ بزرگی است برای کشف روابط اجتماعی و حتی اقتصادی.

6. آن‌چه از منابع دوره‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی در دست‌رس است، مؤید نظریه‌ی استبداد ایرانی است. به ویژه سه چیز را نشان می‌دهد:

* دولت مقید به هیچ حدود قانونی نبوده،
* اریستوکراسی (با حقوق و استقلال و استمرار اروپایی) وجود نداشته،
* شهروندی ناموجود بوده.

7. تعریف و شناسایی متضمنات «فره ایزدی» از شاهنامه‌ی فردوسی

* تاثیر ذهنیت راوی
* تغییر در معانی لغاتی چون دین، داد، دادگری
* معنا با توجه به استفاده‌هایی که در شاهنامه شده: دارنده‌ی «فره ایزدی» به زبان امروز از خاصان حق و اولیاءالله است که منشور حکومتش را از عالم دیگری گرفته. یعنی نه زمینیان در نصب او نقش داشته‌اند و نه سنن و قراردادهای زمینی.
* دو نکته:

1. فره ایزدی برای ‌همه‌ی اقوام قابل طرح است و مخصوص ایران نیست.

2. یزدانی که فره را به شاهان می‌دهد یزدان یک قوم و یک آیین نیست، بلکه یزدانی است که هر قوم با هر آیینی می‌پرستد.

* طبق نظریه‌ی ایرانی پادشاهی و حکومت، شاه دارای فره ایزدی است و این یعنی از سایر افراد بشر برتر، و نایب و جانشین خدا روی زمین است. بنابراین فقط در برابر خدا مسؤول است، نه در برابر خلق. بنابراین پادشاه از هر که بخواهد می‌گیرد و به هر که بخواهد می‌دهد. یعنی حرف او، قانون است.
* توضیح و توجیه این نظریه برای فتنه و آشوب: «بازگشتن فره ایزدی از شاه» یا «از کف فروهشتن شاه فره ایزدی را». اگر مردم عصیان کنند و اگر پیروز شوند، باید فره ایزدی از دست او رفته باشد؛ یعنی خدا پیش از عصیان مردم او را خلع کرده باشد.
* فره ایزدی به دو طریق از دست شاه می‌رود:

1. تمرد مستقیم در برابر خدا (ادعای خدایی کردن - تمرد جمشید)

2. تمرد غیر مستقیم (بیدادگری به خلق)

* دادگری معنایی گستره داشت. مهم این بود که جامعه (بزرگان جامعه) به نسبت دوران خود نباید پادشاه را بیدادگر بشناسد.
* وقتی بیدادگری زیاد می‌شد، عصیان می‌کردند.
* شاه بعدی، به واسطه‌ی شاه‌شدنش، فره ایزدی داشت و حرفش قانون بود.

8. صص 96-100: مروری کوتاه بر تاریخ پادشاهان انگلیس و فرانسه و نظریه‌ی حق الهی پادشاهان در سده‌های 16 و 17 میلادی.

9. نظریه‌پردازان حق الهی پادشاهان تقریباً بدون استثناء کتاب مقدس (عهد عتیق) را گواه و ماخذ این نظریه می‌دانستند.

10. مخالفان این نظریه هم باز به کتاب مقدس ارجاع می‌دادند.

11. خلاصه: نظریه‌ی حق الهی و حکومت مطلقه (که به هر حال دوره‌اش کوتاه بود) با سنت‌های ایرانی تفاوت‌های بنیادی داشت. دلیل را باید در تفاوت ساختارهای اجتماعی و تاریخی ایران و اروپا جست.

**4. گونه‌های لیبرالیسم اروپایی و مفاهیم نوِ آزادی در ایران (2000)**

1. موضوع بحث

* هدف انقلاب‌ها و اصلاحات اروپایی تغییر قانون به نفع افزایش آزادی‌های فردی بود اما در ایران هدف از انقلاب مشروطه، استقرار خود قانون بود.

2. حکومت‌های مطلقه‌ی اروپایی و حکومت خودکامه‌ی ایرانی

* دولت‌ها همواره پای در حقوق و قانون داشتند.
* ص 112: قدرت دولت مطلق بود ولی خودکامه نبود.
* تفاوت میان دولت مطلقه و خودکامه دو جنبه دارد: حقوقی و جامعه شناختی.

1. حقوقی: در اوج دوران حاکمیت حکومت‌های مطلقه، هر چند پادشاه و دولت «در قانون‌گذاری اختیار مطلق داشتند» ولی در «اعمال بی‌قانونی، قدرت مطلق نداشتند».

2. جامعه‌شناختی: طبقات اجتماعی مستقل از دولت بودند و این دولت بود که موجودیتش در گرو رضایت و همکاری طبقات دارا بود.

* حق الهی پادشاهان متفاوت از حکومت خودکامه بود.
* هر جا حقی نیست، قانونی هم نیست. وقتی قانون چیزی بیش از تصمیم خودسرانه‌ی قانون‌گذار نیست، مفهوم قانون هجو می‌شود و هر آن امکان این هست که به طور غیر قابل پیش‌بینی قانون عوض شود.
* در ایران هیچ قانون یا سنت بنیادین غیر قابل نقضی که جان، مال و کار افراد را به شکل معقولی امن و پیش‌بینی پذیر سازد وجود نداشت.
* محدود کننده‌ترین عامل در ایران این بود که این قوانین و مقررات، تنها مادامی قابل اجرا بود که با خواست دولت در تعارض قرار نمی‌گرفت.

3. گونه‌های مختلف لیبرالیسم اروپایی

* ص 117: اشاره به نظر لاک (قرارداد اجتماعی) و هابز (حالت جنگ همه با همه)
* ص 119: اشاره به نظرات اسمیت و هیوم
* ص 121: اشاره به نظرات جان استوارت میل، تی اچ گرین و آیزابرلین
* خلاصه: در سده‌های 18 و 19 میلادی دو برداشت عمده‌ی لیبرالی از آزادی مطرح شد:

1. برداشت فردگرایانه یا منفی آزادی که آن را به معنای نبود محدودیت قانونی می‌گرفت هرچند هم‌چنان قانون و حکومت را برای حفظ آرامش و امنیت لازم می‌دانست.

2. برداشت اجتماعی یا مثبت آزادی که خواستار مداخله‌ی بخش عمومی برای تواناسازی مردم جهت احقاق حقوق‌شان بود.

3. البته در سده‌ی نوزدهم یک برداشت دیگر هم بود از آزادی که به آن فردگرایی رومانتیک می‌گوییم و در مورد ایران به این مفهوم باز خواهیم گشت.

4. آزادی چونان حقوق

* تحصیل‌کردگان ایرانی از جمله اشراف قاجار و مقامات دولتی عمدتاً از طریق روسیه، انگلیس و فرانسه جویای یافتن راز پیشرفت شدند و آن را در «قانون» یافتند.
* در نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم، ضعف فزاینده‌ی ایران در برابر قدرت‌های اروپایی ناشی از ضعف تکنولوژیک انگاشته می‌شد، اما از دهه‌ی 1850 به بعد توجه اصلاح‌طلبان معطوف به چارچوب اجتماعی موجود شد.
* ملکم خان نخستین اندیشمندی بود که چارچوبی اسلوب‌مند برای ایجاد حکومت قانونی به دست داد.
* 125: درباره‌ی ملکم خان و اندیشه‌هایش که پیشینه‌ی نظری تشکیل دولت میرزا حسین خان مشیرالدوله معروف به سپهسالار در سال 1871 بود. وزیر دادگستری این دولت هم میرزا یوسف خان مستشارالدوله، نویسنده‌ی کتاب «یک کلمه» بود که این یک کلمه همان قانون را مراد می‌کرد. این دولت 2 سال بیش‌تر نپایید.
* اصلاح‌طلبان بیش و پیش از همه، از آزادی، قانون را مراد می‌کردند و می‌گفتند تا وقتی جان و مال مردم زیر چتر حمایت قانون نباشد، هواداری از آزادی‌های فردی معنایی نخواهد داشت. **در همه‌ی دوران‌ها، حکومت خودکامه مادام که از قدرت فیزیکی لازم برخوردار بوده قادر به گرفتن جان و مال هر کس، قطع نظر از مرتبه و جایگاه وی و بدون رعایت هرگونه تشریفات و آیین‌های قانونی و حتی بدون قائل بودن حق دفاع از خود برای فرد مورد نظر بوده است. در برابر زور عریان، توسل به قانون معنایی نداشت. تنها چاره‌ی این وضع در موارد ممکن، سربرداشتن به شورش بوده است.**
* صص 127-129: مثال برای مطلب فوق. استدلال به کار رفته: چون بخش اعظم ثروتی که مقامات دولتی اندوخته بودند خود حاصل «غارت» مال مردم بود، ضبط دارایی آن‌ها توسط دولت، اقدامی غیر قانونی تلقی نمی‌شد.
* چنین رفتاری ناشی از ساختار اجتماعی و نظام حکومتی کشور بود لذا خطاست که آن‌را ناشی از ضعف اخلاقی حاکم بدانیم.
* برای همین اصلاح‌طلبان بیش از هر چیز بر قانون تکیه می‌کردند.

5. آزادی، رمانتیسم و ملت‌گرایی

* بین متفکران اختلاف نظر بود که آیا این آزادی با دین اسلام سازگار است یا نه.
* ص 130: اشاره به شباهت‌ها و تفاوت‌های رمانیسم اروپایی و ایرانی.

6. آزادی چونان لجام‌گسیختگی

* برچیدن حکومت خودکامه مبرم‌ترین برنامه در دستور کار اصلاح‌طلبان بود.
* هرج و مرج هماره برابر نهاد حکومت خودکامه‌ی در ایران بوده است.
* چون دولت مستقل از ملت بود و هیچ‌گونه قانونی هم وجود نداشت که مناسبات میان آن دو را سامان بخشد، ملت - حتی طبقات بالا و متنفذ - دولت را بیش‌تر به چشم قدرتی سرکوب‌گر می‌دیدند تا تضمین‌کننده‌ی حقوق خود. از همین رو بود که حتی در شرایط عادی هم ستیزی نهفته میان ملت و دولت وجود داشت و نیز برای حفظ آرامش و ثبات جز حکومت خودکامه هیچ بدیلی در دست نبود.
* در سده‌ی نوزدهم با دیدار شاه و دانشجویان از اروپا معلوم شد که در نبود حکومت خودکامه هم نظم امکان‌پذیر و حتی مطمئن‌تر و پایدارتر است.
* دو نکته:

1. تعریف آزادی به عنوان آزادی از قید حکومت خودکامه و مرادف با قانون. این تعریف در میان علما و روشن‌فکران بود.

2. در بیانیه‌ی علمای نجف تمایزی میان آزادی و لجام‌گسیختگی و بین قانون و هرج و مرج بود که مورد توجه هواداران و مخالفان حکومت مشروطه نبود.

* یکی از ویژگی‌های تاریخ ایران: هر کس مرکز را در دست داشت، پیرامون را هم در کنترل داشت.
* ظرف یک دهه، مشروطیت یعنی قانون و آزادی برای تعداد هر چه بیش‌تری از مردم، معنایی جز هرج و مرج نیافت. **هر گاه می‌خواستند بگویند که کسی به اهداف خودخواهانه و فاسدش دست یافته است، از روی بدبینی می‌گفتند که «به مشروطه‌اش رسید».** حتی اندکی پس از پیروزی 1287 زمانی رسید که مردم از وقوع موارد چپاول و تاراج با گفتن عبارت «مشروطه شد» یاد می‌کردند.

7. فراز و فرود آزادی

* خلاصه و جمع‌بندی از فراز و نشیب آزادی

**5. آزادی و لجام‌گسیختگی در انقلاب مشروطیت (1998)**

* قیام‌ها و شورش‌ها وقتی صورت گرفته که مردم دولت را ضعیف یا ناتوان از اعمال اقتدار می‌پنداشتند. هم‌چنین شخص فرمان‌روا را نیز سست‌عنصر و نالایق می‌شناختند.
* ص 149: اشاره به سقوط صفوی در زمان شاه سلطان حسین
* قیام تنباکو انگیزه‌های اقتصادی آشکاری داشت ولی در نوع خود **نخستین جنبش یا حرکت سیاسی** در تاریخ کشور بود. زیرا طی آن:

1. جامعه بر سر یک موضوع خاص به معارضه با دولت برخاست.

2. مردم نه تنها بر یک فرمانروای خودکامه بلکه بر خود حکومت خودکامه شوریدند.

3. توانستند بدون نابودی کامل خود رژیم یکی از تصمیمات خودسرانه‌ی آن را بر هم زنند.

* اشاره به این مطلب که حتی خود ناصرالدین شاه هم سرمنشاء مشکلات را در حکومت خودکامه می‌دید و از همین رو سپهسالار قزوینی را به کار گماشت.

**· تا همین امروز بسیاری از ایرانیان و روشن‌فکران واژه‌های استبداد، حکومت مطلقه و دیکتاتوری را مترادف هم می‌پندارند و دموکراسی را باعث فتنه، هرج و مرج و خان‌خانی می‌شناسند. به عبارت دیگراستبداد ایرانی را با دیکتاتوری اروپایی، و آشوب یا خان‌خانی در ایران را با دموکراسی اروپایی یکی می‌گیرند.**

* صص 152-158: اشاره به وضعیت ایران پس از ترور ناصرالدین‌شاه و میزان سردرگمی، هرج و مرج و ناتوانی در شهرهای مختلف ایران با توجه به دو منبع: مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین.

2. تحلیل انقلاب

* تا مدت‌ها انقلاب مشروطه را انقلاب بورژوایی و دسیسه‌ی انگلیسی‌ها برای کاستن از نفوذ روسیه می‌دانستند. حتی آن‌ها که در انقلاب نقش داشتند. درست مثل انقلاب 57 و گروگان‌گیری که آن‌را کار آمریکا می‌دانستند.
* ص 159: اشاره به چهار دلیل که چرا نسل‌های بعدی به فرضیه‌ی توطئه باور نداشتند.
* انقلاب بورژوایی در اندیشه‌ی مارکس برگرفته از نظریه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسیِ او درباب اروپا بود.
* ص 160: بحث درباره‌ی نظریه‌ی مارکس.
* مارکس صراحتاً جوامع آسیایی را از نظریه‌ی خود کنار می‌گذاشت و درباره‌ی آن‌ها حرف ‌نمی‌زد.
* ص 162: اشاره به تجزیه و تحلیل مارکسیست‌ها از انقلاب مشروطه.
* تقریباً همه‌ی بازرگانان، افرازمندان و مغازه‌داران، بیش‌تر علما و جماعت مذهبیون، و اگر نه بیش‌تر زمین‌داران و رؤسای عشایر، دست‌کم بسیاری از آنان، بیش‌تر مردم عادی شهرنشین، و تمام کسانی که تحصیلات جدید داشتند فعّالانه یا غیرفعالانه پشتیبان مشروطه بودند. به این ترتیب هیچ‌یک از طبقات اجتماعی مقابل مشروطه نیایستاد.

3. تذکری درباره‌ی نقش علما

* مشروطیت قیام جامعه‌ی شهری در برابر دولت بود.
* تا پیش از انقلاب 57 تحصیل‌کردگان ایرانی علما را پشتیبان سفت و سخت انقلاب مشروطه می‌دانستند.
* مشروعه اصطلاح مبهمی بود که شیخ فضل الله نوری و پیروانش با شتاب‌زدگی برای توصیف مشروطه‌ای که پایه‌ای استوار در شریعت داشته باشد جعل کردند.
* در یک کلمه مشروعه‌ی دیروز سنت‌گرایانه بود ولی اسلام‌گرایی امروز تجدیدنظرطلبانه است.
* شیخ و پیروانش نگران رواج فرهنگ اروپای نو بودند. کار به جایی رسید که محمد علی شاه پاسخ داد (ص169). این واکنش تند علمای نجف را، تحت رهبری ملاکاظم خراسانی، در پی داشت.
* به دشواری می‌توان انکار کرد که حتی پس از فعالیت‌های شیخ، علما در جبهه‌ی مشروطه‌خواهی باقی ماندند. نقش سیدین - بهبهانی و طباطبایی- در تهران بسیار مهم بود. کار به جایی رسید که علمای نجف، شیخ را مفسد و فعالیت‌ها و مداخلاتش در امور دینی را حرام خواندند.
* اگر علما با مشروطه همان برخوردی را می‌کردند که با موضوع تنباکو، چه بر سر مشروطه می‌آمد؟

4. مشروطیت و هرج و مرج

* قانون اساسی 1278 احساس دیرینه‌ی بیگانگی ملت از دولت را پایان نبخشید. صرفاً به آن شکلی آبرومند داد.
* برداشت رهبران از حقوق و آزادی متفاوت با مفاهیم حقوق و آزادی در اروپا بود و خود این‌را نمی‌دانستند.
* ص175: مشروطه‌خواهان هیچ‌گونه تعارضی میان قانون و آزادی نمی‌دیدند و عملاً این دو را مترادف می‌گرفتند.

5. تذکرات پایانی

**6. مسائل دموکراسی و حوزه‌ی همگانی در ایرانِ نو (1999)**

* موضوع بحث ایران نو است و منظور از آن به ایران پس از سده‌ی نوزدهم به بعد است.
* دموکراسی‌خواهی پس از مشروطه رواج یافت.
* مفهوم مد نظر ایرانیان از دموکراسی با مفهوم غربی مغایرت داشت.
* صص192- 196: مروری بر نظریه استبداد ایرانی و نقش طبقات و مقایسه‌ی آن با اروپا.
* قانون اساسی حاصل از انقلاب مشروطه به مراتب دموکراتیک‌تر از قانونی بود که پس از انقلاب 1902 روسیه به تصویب رسید. حتی آن را می‌توان از قانون اساسی امپراتوری‌های آلمان و اتریش دموکراتیک‌تر دانست.
* ص197: اشاره به پیدایش «حوزه‌ی همگانی نو» (نظریه‌ی هابرماس) در ایران.
* برای نخستین بار انقلاب مشروطه فقط در پی برانداختن یک بیدادگر نبود؛ بلکه می‌خواست حکومتی قانونی و پاسخ‌گو را روی کار آورد.
* ص200: مشکلات پس از مشروطه که منجر به کودتای 1299 شد: دموکراسی هر چه بیش‌تر به هرج و مرج، حوزه‌ی همگانی به بی‌قانونی یا رفتار ضد اجتماعی، و آزادی به لجام‌گسیختگی انجامید.
* پس از روی کار آمدن رضا خان: حکومت خودکامه که در آن حرف یک نفر بالاتر از قانون است، شکل گرفت. در این مرحله هیچ نشانی از دموکراسی و حوزه‌ی همگانی باقی نمانده بود.
* مداخله‌ی دولت در اقتصاد بالا گرفت.
* با وارد شدن ایران به جنگ جهانی، متفقین از رضا خان خواستند که کناره‌گیری کند.
* دوعامل کناره‌گیری رضاخان را ناگزیر ساخت:

1. عدم وجود مقبولیت مردمی.

2. لزوم سازگار ساختن حکومت با دموکراسی و افکار عمومی.

* دوباره گونه‌ای دموکراسی و نوعی حوزه‌ی همگانی شکل گرفت اما باز منجر به ناآرامی در مناطق مختلف ایران شد. عمر دولت‌ها در چند ماه پایان می‌یافت به گونه‌ای که نمی‌توانستند بودجه تصویب کنند.
* بروز مشکل با کشورهای بیگانه باعث اتحاد بیش‌تر مردم شد اما کودتای 1332 شکل گرفت چون در داخل، نیروهای داخلی مخالف دولت مصدق به نیروهای خارجی اجازه‌ی کودتا دادند.
* فاصله‌ی سال‌های 32 تا 57 را دوره‌ی دیکتاتوری می‌خوانند. اما در واقع دو دوره است:

1. 32 تا 42 که حکومت هر چه دیکتاتوری‌تر و اقتدارگراتر می‌شد. هرج و مرج نبود. به گونه‌ای شکل محدودی از حکومت قانونی در جریان بود. بین سال‌های 39 تا 42 که گروه‌های دموکرات به صحنه بازگشتند، اصلاح‌طلبان وفادار به سلطنت کوشیدند بر دامنه‌ی حکومت قانونی بیفزایند و زمین‌داران و روحانیون سعی کردند که از سهم خویش دفاع کنند.

2. 42 تا 57 که حکومت سرشتی خودکامه داشت.

* ص203: اشاره به گزارش مارتین هرتز رایزن سیاسی سفارت آمریکا در سال 43 با عنوان «برخی عوامل ناملموس در ساز و کار سیاست ایران» که با خواندن آن می‌توان فرایند منجر به انقلاب 57 را فهمید:

1. ص204: یکی از عوامل ناملموس اندک بودن چشم‌گیر حامیان پروپاقرص رژیم است.

2. ناقدین رژیم جزو جبهه‌ی مخالفان دولت نیستند بلکه عناصر خود حکومت‌اند که نسبت به شایستگی رژیم برای بر سر کار ماندن تردید دارند.

* از 42 تا 55 قدرت دولت رو به فزونی نهاد و هرگونه مخالفی سرکوب شد. درآمدهای نفتی فراوان شد و قدرت‌های خارجی هم کم‌تر از رژیم خرده می‌گرفتند.
* در سال 55 تلفیق یک نوسان ملایم اقتصادی و انتقاد خارجیان از وضعیت حقوق بشر در ایران، دولت را واداشت که فضا را باز کند. بار دیگر کل جامعه علیه دولت قدبرافراشت و ظرف دو سال دولت ساقط شد.
* با وجود تفاوت‌های زیاد این انقلاب با قبلی‌ها باز هم انقلاب علیه یک حکومت خودکامه بود.
* ص206: کمی درباره‌ی پس از پیروزی انقلاب 57.
* تقریباً تمام نیروها بر این باور بودند که با حذف رقیب خواهند توانست طی مدت زمان کوتاهی جامعه‌ای کامل بنا کنند.
* درس‌های زیادی که ایرانیان گرفتند:

1. هیچ فرد، طبقه‌ی اجتماعی، حزب یا ایدئولوژی نمی‌تواند در هیچ جای زمین بهشت را بنا کند، چه رسد به کشوری که تا پیش از این حرفی از حقوق و آزادی در آن مطرح نبوده.

2. حتی رسیدن به دستاوردهای سیاسی و اجتماعی‌ ِکم‌تر جاه‌طلبانه و در عین حال بسیار مهم، از طریق خشونت و مبتنی بر کینه‌توزی، نفرت، چنددستگی، رویارویی و حذف یکدیگر ناممکن است.

3. مشروعیت سیاسی با حکومت خودکامه سازگار نیست و بی‌قانونی در درازمدت لزوماً به همه آسیب می‌رساند.

4. دموکراسی غیر از هرج و مرج است.

5. نه تنها حکومت خودکامه که دیکتاتوری هم معمولاً ضعیف‌تر و ناکارآمدتر از دموکراسی است.

* اکنون ایران در دوره‌ی گذار است. دوره‌ای که طی آن گرایش‌های سیاسیِ هوادار حکومت قانونی و مشروع و دموکراسی اساسی و جامعه‌ی مدنی، درگیر مبارزه‌ای پی‌گیر با دیگرانی هستند که هنوز خواهان حفظ رژیمی عوام‌گرا، اقتدارطلب و نیمه هرج و مرج زده‌اند و عملاً حوزه‌ی همگانیِ نو را با آن‌چه خویش «تهاجم فرهنگی بی‌امان غرب» می‌خوانند برابر می‌دانند.
* پیش‌بینی دقیق مسائل ایران، بینشی پیامبرگونه می‌طلبد.

**7. در تعصب و خامی و تجلی آن در جامعه‌ی کلنگی**

* تعصب و خشونت ناشی از آن، هم نشانه‌ی کمی رشد و توسعه است، هم نتیجه‌ی آن، چه رشد و توسعه‌ی فرد، چه اجتماع؛ چه رشد و توسعه‌ی روان‌شناختی، چه جامعه‌شناختی.
* گرچه رشد و توسعه در تاریخ ایران خیلی کند و آهسته بوده، آگاهی و حساسیت نسبت به آن وجود داشته. یعنی - مثلا برخلاف حکومت قانون - چیزی نیست که از فرنگ آمده باشد. بلکه در ایران هم برای آن سینه‌هایی سوده، قلم‌هایی فرسوده، و شاید کم‌تر از آن سرهایی رفته، گاهی هم نتایجی داشته اما مثل خیلی چیزهای دیگری دوامی نیافته. باز هم می‌رسیم به همان مفهوم جامعه‌ی کوتاه‌مدت.
* مروری بر جامعه‌ی کلنگی و اقتضائات و ویژگی‌هایش.
* حکومت قانون همیشه در اروپا بوده اما کوشش منظم بر ضد «سخت‌گیری و تعصب» و برای استقرار مدارا، در جامعه‌ی اروپایی هم نسبتاً تازگی دارد.
* حکومت قانون به هزار دلیل بهتر از استبداد است. ولی حکومت قانون به تنهایی ضامن مدارا نیست. چون وقتی قهر و خشونت و عدم مدارا در خود قانون ثبت شود، می‌توان هر درجه از قهر و خشونت را بر مبنای قانون اعمال کرد.
* صص216-220: اشاره به تاریخ اروپا و ماجراهایی از خشونت و تعصب و در مقابل مدارا.
* پیش‌رفت اروپا از آن رو نبود که مسیحی بود، بلکه مسیحیت پیشرفت کرد چون جامعه‌ی اروپایی پیشرفت کرد؛ و گرنه امروز حبشه که قدیم‌ترین کشور مسیحی است، باید به قرن بیست و دوم رسیده بود.
* از کم‌توسعگی سیاسی جامعه‌ی استبدادی است که هدف و آرزو را نمی‌تواند از هم بازشناسد.
* استبداد دولت و هرج و مرج ملت، دو سوی یک سکه‌اند. **جامعه‌ی استبدادی مرکب از دولت خودسر و زورگو و ملت عاصی و عصبانی و آرمان‌گراست.**

**· همان‌طور که معنای آزادی بی بند و باری نیست معنای مدارا هم این نیست که یک طرف مدارا کند و طرف دیگر تعصب بورزد.**

* فرق آدم با مدارا با آدم بی‌مدارا در این است که دومی گمان می‌کند آرا و عقاید و برنامه‌هایش صد در صد درست است.

**8. رژیم پهلوی در ایران چونان یک رژیم سلطانی**

* مروری بر نظریه استبداد ایرانی و ویژگی‌هایش

2. حکومت پهلوی، دیکتاتوری، فترت و سلطانیسم

* دوران سلطانیسم کامل رضا شاه: از 1312 تا 1320
* دوران سلطانیسم کامل محمد رضا شاه: از 1342 تا 1356
* حکومت هر دو در ابتدا اقتدارگرا بود. تا سال 1312 مجلس آلت دست شده بود و همه‌ی مشاوران اولیه‌ی شاه از کار برکنار، تبعید، زندانی، کشته یا کاملاً نوکر شده بودند. دستگیری و کشته شدن تیمورتاش، وزیر نیرومند و سردار اسعد بختیاری، رفیق صمیمی شاه و وزیر جنگ، در زندان نماد این قضیه است.
* پس از وارد شدن ایران در معادلات جنگ و کنار رفتن رضا شاه به نفع پسرش، دوران فترت از سال‌های 1320 تا 1332 آغاز شد:

1. زمین‌داران و سیاست‌مداران محافظه‌کار، در اتحادی غیررسمی با دستگاه مذهبی، نیرومندترین و با نفوذترین گروه اجتماعی کشور را تشکیل دادند.

2. ویژگی بارز این دوره: بازبودن نسبی فضای سیاسی و جنگ قدرت بود که باعث شد در 10 سال 17 کابینه بر سر کار بیاید.

3. دولت مصدق در پی برپایی یک دموکراسی پارلمانی بود اما درگیر شدن در مسأله‌ی نفت باعث شد با شاه، بخش‌هایی از ارتش، زمین‌داران، دستگاه مذهبی، انگلیس و آمریکا درگیر شود و نهایتاً سقوط کند.

* ص231: در فاصله‌ی 32 تا 39 با اتکا به درآمد نفت و کمک‌های مالی و فنی آمریکا توانست قدرت شخصی خود را در برابر متحدان و مشاورانش افزایش دهد ولی بحران 39 تا 41 باعث شد به خواسته‌های اصلاح‌طلبان از جمله اجرای سیاست‌ اصلاحات ارضی تن دهد.
* پس از چندی با وجود برگزاری یک رفراندوم دست‌کاری شده با شورش زمین‌داران، سیاست‌مداران سنتی و دستگاه مذهبی مواجه شد. پس از سرکوب قیام 42 به رهبری آیه الله خمینی دوران فرمان‌روایی سلطانی شاه آغاز شد.
* سال‌های 42 تا 56 دوران سلطانی شاه است. دو عامل دگرگونی را آسان ساخت:

1. اصلاحات ارضی کل امتیازات زمین‌داری را از طبقه‌ی زمین‌دار گرفت و در اختیار دولت قرار داد. به این ترتیب از اتحاد قبلی کاسته شد.

2. در آمدهای نفتی بسیار زیاد قدرت بیش‌تری به شاه بخشید.

* شاه که عملاً دولت هم بود بیش از پیش از جامعه مستقل شد و در عوض جامعه بیش از پیش به شاه و تصمیماتش وابسته شد.
* فروپاشی سریع و کامل حکومت شاه ویژگی رژیمی است که پایگاه اجتماعی ندارد و در زمان بروز بحران‌های سخت، حتی نمی‌تواند به پیشتیبانی و وفاداری راسخ دستگاه اداری و نظامی خود متکی باشد.
* چرا انقلاب مشروطه، کناره‌گیری رضا شاه و یا حتی کودتای 32 که دارای پایگاه طبقاتی بود، نتوانستند از ظهور دوباره‌ی سلطانیسم جلوگیری کنند؟ به خاطر چند عامل:

1. ایدئولوژی مدرنیسم و ملت‌گرایی باعث سهولت در تشکیل دستگاه دولتی متمرکز شد.

2. احزاب سیاسی یا نبود، یا پا نمی‌گرفت.

3. نبود نهادهای مدنی نو.

3. دولت و ایدئولوژی

* طبق تعریف حکومت خودکامه‌ی سنتی، برخلاف رژیم توتالیتر مدرن، برای سازمان‌دهی و مشروعیت سیاسی نیازمند ایدئولوژی نیست.
* دولت پهلوی فقط خودکامه نبود؛ بلکه با ویژگی‌های ملت‌گرایی و مدرنیسم هم شناخته می‌شد. احساسات ملی باعث شد که عده‌ی زیادی علیه قرارداد 1919 موضع بگیرند و باعث تشویق حکومت پهلوی بشوند.

**· تبلیغ رسمی آریاگرایی و پان‌ایرانیسم در دهه‌های 1340 و 1350 افزایش یافت. بر پایه‌ی این تبلیغات چنین القا می‌شد که ایرانیان مردمانی آریایی‌نژاد بوده‌اند که یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌ها را پی‌ریزی کرده‌اند؛ ولی این تمدن در نتیجه‌ی پیروزی عرب‌ها، اسلام، هجوم ترکان و مغولان و بعدها نیز امپریالیسم اروپا - که همگی نیروهای خارجی بودند - از نظر معنوی و مادی دستخوش زوال شده است. این نظر در جشن‌های 2500 ساله بسیار تبلیغ شد.**

4. احزاب سیاسی

* در اوایل دوره‌ی رضا شاه حزب ایران نو تاسیس شد اما در ادامه رضا شاه آن‌را مانع بلندپروازی‌هایش و نوعی تهدید دید و دستور به حذفش داد. درست برخلاف کاری که آتاتورک در ترکیه کرد و همان حزب باعث دموکرات شدن حکومت گشت.
* در زمان محمد رضا شاه همه‌ی کشورهای متحد، دموکراسی داشتند. چندی پس از کودتای 32 دو حزب ملیون (برای جایگزینی جبهه‌ی ملی) و مردم، عمدتاً برای نمایش خارجی تاسیس شد.
* ص239: «در سال 1353 انتخاباتی میان‌دوره‌ای در شهر شهسوار برگزار شد. عامری، دبیر کل جدید حزب مردم، دولت را متقاعد کرده بود که به نامزد این حزب اجازه دهد آزادانه در مبارزه برای کسب کرسی این شهر شرکت کند. تب انتخابات شهر را فراگرفت؛ نامزد شبه مخالف هم‌چون مخالف واقعی ظاهر شد و دولت هویدا را محکوم کرد. به رغم تلاش بسیاری از رهبران حزب ایران نوین، نامزد حزب مردم اکثریت چشم‌گیری از آراء مردم را به خود اختصاص داد؛ اما دولت پیروزی وی را تأیید نکرد و نامزد وابسته به خود را برنده‌ی انتخابات معرفی نمود. عامری آشکارا این تقلب انتخاباتی را محکوم کرد ولی شاه که در همان زمان سرگرم دیداری رسمی از هند بود، به این انتخابات به عنوان گواه دموکراتیک بودن رژیم ایران اشاره کرد. عامری اندکی پس از آن استعفا کرد و سپس در برخورد جیپش با یک گاو، جان باخت.»
* در سال 1354 سیاست رسمی در مورد احزاب، دستخوش دگرگونی چشم‌گیر شد. همه‌ی احزاب حذف و فقط حزب رستاخیز قانونی اعلام شد. نظام شاهنشاهی، سلطنت مشروطه و انقلاب سفید به عنوان سه سرفصل اساسی این حزب معرفی شد. همه مجبور به عضویت شدند و شاه ایرانیان را به دسته تقسیم کرد: اعضا، آن‌هایی که اهمیتی نمی‌دهند و لذا انتظاری هم نباید داشته باشند، و سوم ناراضیان که جایشان در ایران نیست. یعنی دولت سرسپردگی فعال مردم را خواستار بود.
* سه سال بعد به صورت یکپارچه و منسجم، به گونه‌ای که کم‌تر در تاریخ دیده شده همه در مقابل این رژیم سر به شورش زدند.

5. نیروهای مسلح و شبکه‌های امنیتی

* رضا شاه و محمد رضا شاه، هر دو نیروهای مسلح را ابزار نهایی برقراری امنیت داخلی می‌دانستند.
* نیروهای مسلح تجلی مادی باورها به شمار می‌رفتند.
* با افزایش قدرت شاه، افسران ارتش نیز قدرت‌مند‌تر و کامیاب‌تر و درعین حال وابسته‌تر و چاپلوس‌تر می‌شدند.
* هزینه‌های سنگین نظامی از ویژگی‌های هر دو رژیم بود.
* نظامیان از خودشان اقتداری نداشتند و شخص شاه در کوچک‌ترین مسائل دخالت می‌کرد. (ص242: اشاره به گفته‌های ارتشبد جم رئیس ستاد ارتش و همسر سابق خواهر شاه). این در مورد هویدا هم صادق بود که خود را بیش از یک رئیس دفتر نمی‌دانست. حتی مرخصی افسران، ملاقات‌ها و به طور کلی همه‌ی کارها باید به شاه گزارش می‌شد. ارتشبد حسن طوفانیان می‌گوید: «وقتی رئیس این سیستم کشور را ترک کرد، به نظر من فروپاشی آن تقریباً قطعی بود.»
* یکی از ویژگی‌های معروف حکومت استبدادی در دوران رضاشاه و نیزمحمدرضا شاه این بود که سانسور به مرحله‌ای رسید که مردم از هر گونه اظهار نظر انتقادی در مورد اوضاع و احوال، حتی در گفتگوهای خصوصی بیم داشتند.
* ساواک یک سازمان امنیتی بزرگ و بی‌رحم بود و ترس زیادی را در دل مردم ایجاد کرده بود. این اتفاقاً باعث شد تا مردم بیش‌تر سیاسی شوند.
* تفاوت در آمارهای سازمان‌های بین‌المللی و آمارهای رسمی ناشی از همین مساله است. ارقام رسمی 2500 محکوم را نشان می‌داد ولی سازمان‌های حقوق بشر 70 تا 100 هزار نفر را برشمرده‌اند که ماه‌ها بدون محاکمه در زندان به سر برده‌اند.

6. دولت و فساد رسمی

* فساد فقط مربوط به دولت خودکامه نیست اما میزان آن وابستگی زیادی به ویژگی‌های بنیادین نظام سیاسی دارد.
* در زمان رضا شاه فساد کم بود به دو دلیل:

1. ایران هنوز فقیر بود.

2. دولت در حال بازسازی شدن مطابق الگوهای اروپایی بود.

**·** برخورد رضا شاه با فساد رسمی بسیار متفاوت از پسرش بود. اما خودش ثروت فراوانی را به هم زد به گونه‌ای که معروف شده بود **«رضا خان به کسی جز خودش اجازه‌ی دزدی نمی‌دهد.»**

* در دوره‌ی محمدرضا با توجه به وضعیت اقتصادی شرایط به گونه‌ی دیگری شد. در فاصله‌ی 20 تا 32 اختلاس و رشوه‌گیری گسترش یافت ولی به خاطر فضای به نسبت باز سیاسی محدود بود.
* در فاصله‌ی 32 تا 42 با افزایش مداوم درآمد نفتی فساد هم گسترده شد. در دهه‌ی 40 و با سربرآوردن استبداد اوضاع خراب‌تر شد و در دهه‌ی 50 با اوج‌گیری سلطانیسم فساد رسمی به سطوحی باورنکردنی رسید.
* در دهه‌ی 30 بنیاد پهلوی به عنوان یک مؤسسه‌ی خیریه‌ی عمومی تاسیس شد ولی در واقع به مثابه ابزار اصلی شاه برای عملیات گسترده‌ی مالی در داخل و خارج کشور بود. زونیس آن‌را نیرومندترین نهاد اقتصادی کشور پس از خود دولت می‌دانست. چند سال گذشت تا باستاک و جونز نوشتند که بنیاد پهلوی به فساد رسمی دامن می‌زند.

**· در گزارشی از سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در دهه‌ی 1970 (اواخر 40 و اوایل 50) دربار شاهنشاهی «مرکز هرزگی، شرارت، فساد، زد و بند و اعمال نفوذ» معرفی شد. هم‌چنین در گزارش 1976 سیا آمده که شاهزاده‌ اشرف، خواهر دوقلوی شاه، «شهرتی تقریباً افسانه‌ای در زمینه‌ی فساد مالی» دارد.**

* مقام‌های دربار درگیر همه‌گونه اعمال فساد می‌شدند.
* باهری: والا حضرت اشرف هر گاه فردی را در پول در آوردن زیرک می‌یافت، زیر چتر حمایت خود می‌گرفت.
* پس از افزایش قیمت نفت، فساد به سطح میلیاردها دلار رسیده بود و هزینه‌های واقعی برخی پروژه‌های دولتی به علت فساد تا 20 یا 30 برابر افزایش می‌یافت.

7. منطق و روان‌شناسی حکومت خودکامه

* نگرش و رفتار سازمان‌های امنیتی بازتاب نگرش خود‌کامانه‌ی دو شاه پهلوی به جایگاه خود و نحوه‌ی رفتار او با نزدیک‌ترین و وفادارترین خدمتگزارانشان بود.
* صص249-250: ذکر نمونه‌هایی از برخورد رضا شاه.
* در 1299 که رضا خان و سید ضیاء دست به کودتا زدند، رضاخان هیچ ملکی نداشت اما در 1320 که از قدرت کناره‌گیری کرد مالک 5600 پارچه ملک بود که بدون احتساب کیفیت زمین، تقریباً معادل 10درصد کل زمین‌های متعلق به بخش خصوصی و دولت بود.

**·** زمان محمدرضاشاه هرگونه مخالفت واقعی پس از 1332 ممنوع شده بود. **شاه کم‌تر تاب شنیدن اندرز سیاست‌مداران مستقل را داشت.**

* ابتهاج رئیس سازمان برنامه: شاه بارها درتلویزیون می‌گفت که من، پول من، نفت من، درآمدهای من. او اصلاً اعتقاد نداشت که این درآمدها متعلق به مردم است.
* با آغاز جنبش انقلابی شاه پذیرای دیدگاه‌های مستقل شد.
* ص252: هویدا به سفیر انگلیس: معنای گفتگو در نظر شاه این است که او صحبت کند و شما گوش کنید.
* شخصیت رضاشاه خودساخته و برآمده از پایین‌ترین سطوح نظامی بود؛ بسیار باهوش و فوق‌العاده توانا بود و قابلیت انطباق عجیبی با شرایط تازه و ناشناخته داشت. هر وقت دستش را رو می‌کرد همه را متعجب می‌ساخت.
* محمد رضا شاه باهوش بود اما مانند پدرش نبود و خجالتی بود و غرور عیانش خبر از نبود اعتماد به نفس می‌داد.
* عناصری از خودشیفتگی در محمدرضا شاه بود.
* انقلاب ایران محصول اتحاد همه‌ی طبقات اجتماعی بر ضد دولت و در واقع بر ضد تنها یک نفر بود.
* پس از برگزیده شدن کارتر به ریاست جمهوری و مبارزه‌اش با نقض حقوق بشر در سراسر جهان، هم شاه و هم مردم ایران متقاعد شدند که غرب (آمریکا، انگلیس یا هر دو) در پی سرنگونی رژیم او هستند. در مورد تاثیر این برداشت نادرست و سرعت‌گیری انقلاب هر چه بگوییم کم گفته‌ایم.
* در یک کلام این عوامل در وقوع انقلاب و سرعت آن دخیل بودند:

1. فقدان مطلق پایگاهی اجتماعی برای رژیم

2. این باور که غرب طرف‌دار دگرگونی بنیادین در ایران است

3. روان‌شناسی شاه

4. نبود مدیریت مستقل نظامی و غیرنظامی

**9. قیام شیخ محمد خیابانی (1999)**

* چکیده: در چارچوب نظریه‌ی حکومت خودکامه با استفاده از منابع تازه‌یاب به تشریح قیام شیخ محمد خیابانی پرداخته شده و به این نتیجه رسیده که برخلاف دیدگاه رایج، قیام شیخ نه تنها صرفاً واکنشی در برابر قرارداد 1919 نبوده بلکه حتی از این آبشخور سیراب نمی‌شده؛ وانگهی قیام خیابانی نه به هواداری از بلشویسم صورت گرفته بود و نه جنبشی جدایی‌طلب بود. هدف اولیه و اساسی قیام، دست‌یابی به نوعی خودگردانی، تحت رهبری خود خیابانی و با هدف برقراری نظم و انضباط در آذربایجان و اقدام به نوسازی مطابق الگوی اروپا بود.

1. پیشینه‌ی قیام

2. خیابانی

3. ریشه‌های قیام خیابانی

4. قیام

5. شکست خیابانی

6. تحلیل قیام

**10. مبارزه با قرارداد 1919 ایران و انگلیس (1998)**

* چکیده: «قرارداد 1919 ایران و انگلیس نقطه عطف بزرگی در تاریخ ایران در دوران جدید، و در مناسبات ایران با انگلستان بود. این قرارداد زاده‌ی اندیشه‌ی لرد کرزن و دست‌پخت اداره‌ی روابط خارجی (وزارت امور خارجه‌ی) انگلیس بود و جز نایب‌السلطنه‌ی هند که بر مخالفت خود با این قرارداد پابرجا ماند، دیگر وزارت‌خانه‌های دولت انگلستان سرانجام با بی‌میلی در برابر انعقاد آن سکوت پیشه کردند. دلایل شکست قرارداد 1919 را باید در دو چیز جستجو کرد: نخست آن‌که چون مقدمات انعقاد آن در نهان چیده شد همین سبب گردید که دیگران نسبت به از دست رفتن استفلال ایران بیم‌ناک شوند؛ و دوم از آن‌رو که طرفداران قرارداد، خیره‌سرانه و بی‌هیچ نرمشی از آن دفاع می‌کردند، ایرانیان، و نیز ایالات متحده، فرانسه، و روسیه به مبارزه‌ی جدی با این قرارداد برخاستند. ولی اگر نایب‌السلطنه‌ی هندوستان، وزارت امور هندوستان، وزارت دارایی، و وزارت جنگ انگلیس لوازم موفقیت آن‌را فراهم می‌ساختند هرگز شکست نمی‌خورد. شکست این قرارداد به کودتای سوم اسفند 1299 (1921)، ظهور رضاخان، استقرار دولت پهلوی، و گشوده شدن فصلی نو در دفتر مناسبات ایران و انگلیس انجامید.»
* یکی از مدلولات جنبی مقاله این است که برخلاف باور عمومی، قرارداد 1919 را با توجه به مفاد آن و بررسی اوضاع در آن شرایط و احوال ایران، **کاملاً به ضرر ایران نمی‌بیند.**

1. موضوع

2. پیشینه

3. مبارزه‌ی داخلی با قرارداد

4. مبارزه‌ی خارجی با قرارداد

5. مبارزه‌ی فرانسه با قرارداد

6. مبارزه‌ی آمریکا با قرارداد

7. مبارزه‌ی روسیه با قرارداد

8. قیام خیابانی

9. پیاده شدن بلشویک‌ها در انزلی

10. تذکرات پایانی

**11. تاریخ مالی ایران و سرشت دولت و جامعه (2001)**

* این مقاله به بررسی کتاب ویلم فلور درباره‌ی تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران و تطبیق آن با نظریه‌ی حکومت خودکامه و لوازم آن می‌پردازد.
* کتاب حاوی بررسی مشروح، موشکافانه و دقیق تاریخ مالی ایران در فاصله‌ی سال‌های 1500 تا 1925 میلادی (879 تا 1304 شمسی) است.
* با همه‌ی دگرگونی‌ها سرشت اقتصاد سیاسی ایران تغییری نکرده است و همان است که دولت خودکامه و جامعه‌ی کوتاه‌مدت خوانده شده. فلور به آن «نظام غنایم» (spoils system) می‌گوید.
* باز به این نتیجه می‌رسیم که در ایران نظام فئودالی اصلاً شکل نگرفت؛ چراکه نظام مالکیت زمین، پیوند تنگاتنگی با نظام مالی دارد.
* اشاره به شیوه‌ی طرح که در آن محصولات کشاورزی به اجحاف با قیمت ارزان خریداری از کشاورز خریداری می‌شد و به قیمت گران به فروش می‌رفت و مازاد آن به خزانه‌ی دولت واریز می‌شد.
* ص394: اشاره به سعدی و روایت او از «طرح».
* ص395: تشریح رویه‌ی برات‌نویسی و سوء استفاده‌های شخصی که از آن می‌شد. نظامی که در آن جز وجدان کارگزار هیچ مهار دیگری وجود نداشت.
* ص398-399: مقایسه با اروپا
* در اروپا پادشاه و دولت «قدرت مطلق قانون‌گذاری داشت، ولی قدرت مطلق اعمال بی‌قانونی نداشت». پادشاه نمی‌توانست جان یا مال اشراف، مقامات دولتی، بازرگانان یا تجار را خودسرانه و بدون استناد به چارچوب و رویه‌های حقوقی موجود بگیرد.
* ص400-401: اشاره به جامعه‌شناسی طبقات در ایران:

1. بنده و هر آن‌چه دارد از آنِ ارباب اوست.

2. برخلاف اروپا که مؤثرترین ضامن قدرت و مرجعیت فرمان‌روا مشروعیت او بود، مشروعیت فرمان‌روایان ایرانی تنها مادامی برجای خود باقی بود که می‌توانستند با تکیه بر زور، قدرت و مرجعیت خویش را حفظ کنند.

3. تنها نگرانی شاه و اطرافیانش این بود که چون نسبت به آینده پیش‌بینی نداشتند، چگونه می‌بایست در مدت کوتاهی بیش‌ترین عایدی را نصیب خود می‌کردند.

4. تاریخ ایران پر است از نمونه‌های ناامنی شدید حتی نسبت به جان: حسنک وزیر، عمیدالملک کندری، شمس‌الدین جوینی، رشیدالدین فضل‌الله، امامقلی خان، میرزا ابراهیم کلانتر (اعتمادالدوله)، قائم مقام و امیرکبیر تنها مشهورترین نمونه‌ها در دوره‌های مختلف هستند.

5. ص404 تا پایان: ذکر نمونه.